

فصل اول

دهم فوریه ۱۹۸۷، هفت عصر

مراقبه و الاترین خیرات است

باگوان عزیز:

در نگرش شما آیا خیرات بخشی از دیانت است؟

اگر چنین است، خیرات شامل چه می شود؟

قانون اساسی هندوستان، با پیروی از مفهوم کاتولیک، خیرات را چنین تعریف می کند:

(۱) مددیاری به فقرا (۲) تعلیم و تربیت و (۳) امداد پزشکی.

مفهوم خیرات از چشمان یک بودا چیست؟

در چشمان کسی که بیدار شده است الزاماً charity مفهوم خیرات Om Prakash اوم پراکاش
مفهوم خیرات از دیدگاه کلیسای کاتولیک تفاوت داشته باشد. باید با
مفهوم کاتولیک، کمک به فقرا است. مفهوم یک بودا چنین خواهد بود: در دنیا نیاز به هیچ فقر
نیست. فقر ساخته ی انسان است و این در قدرت ما است که فقر را از بین ببریم.
ولی تمام مذاهب __ و اصلی ترین آن ها، مسیحیت __ همه بر کمک به فقرا تاکید دارند.
کمک به فقرا خیرات نیست، عشق نیست.

اول از همه اینکه چرا فقر باید وجود داشته باشد؟
فقر به این سبب وجود دارد که مردمی اندک وجود دارند که بسیار طمع کار هستند.
فقر محصول جانبی طمع است: یک بخش از جامعه به انباشتن ادامه می دهد،
طبیعتاً بخش دیگر از جامعه فقیر می گردد. و انسان قرن هاست که تحت چنین بهره کشی
زندگی می کند. این بهره کشی می تواند کاملاً نابود شود.

هر آنچه که جامعه تولید می کند به همگان تعلق دارد. و تعجب آورترین چیز این است که فقرا
مردمی هستند که تولید می کنند و ثروتمندان کسانی هستند که تولید نمی کنند.
آنان که تولید می کنند گرسنه اند و از گرسنگی می میرند. آنوقت فقط به آنان کمک کردن،
فکری بسیار زیرکانه و مودیانه است: این فکر از بهره کشی حفاظت می کند،
حافظ سرمایه داران است. این فکر، از کسانی که جنایت می کنند محافظت می کند و همچنین از
فقر حفاظت می کند، تا که به تولید کردن ادامه دهند و به ارضاکردن جاه طلبی های مردمان
روانپزشک ادامه دهند.

آنچه مورد نیاز است انقلاب فقرا است: يك ادراك عمیق در میان فقرا که "این فقر شما به سبب زندگانی های پیشین شما نیست، این سرنوشت شما نیست که شما را فقیر ساخته است. سبب فقر شما مردمانی اندک هستند که بیمار اند، آنان که تمام مهر و محبت را از دست داده اند، تمام حساس بودن را، کسانی که قلبشان غیر انسانی شده است __ به سبب وجود این مردمان است که شما فقیر هستید." و تنها يك ادراك عظیم در میان فقراست که می تواند انقلابی را در دنیا سبب شود.

من هیچ انقلاب خشنی را توصیه نمی کنم. نیازی به خشونت نیست، زیرا که فقرا در اکثریت هستند و ثروتمندان اندک اند. فقط با وسایل مردمسالارانه، قدرت می تواند به دست های فقرا باشد و ما می توانیم جامعه ای بسازیم که بی طبقه باشد و نیاز هر فرد بتواند ارضا شود.

نیازی به طمع نیست. و راهی برای ارضای طمع وجود ندارد. به رشد کردن ادامه می دهد. فقط به سبب بیماری چند تن، تمامی جامعه رنج می کشد. ولی کشیشان خدمتگزاران اغنیا هستند. طبیعتاً، در کشوری مانند هندوستان، جایی که فقر برای هزاران سال وجود داشته، حتی يك مفهوم فلسفی از انقلاب وجود ندارد، چه رسد به اینکه انقلابی عمومی عملاً رخ بدهد!

حتی يك مکتب فلسفی نیز وجود ندارد که بگوید انقلابی مورد نیاز است. فقط اینکه به فقرا کمکی رسانده باشی، آنان را در سطح بقا زنده نگه می دارد. من این را خیرات نمی خوانم. این در واقع راهی است برای زنده نگه داشتنشان، تا بتوانند برای کسانی که ثروتمند هستند و می خواهند بیشتر ثروتمند شوند، تولید کنند. من در این نکته کاملاً با کارل مارکس موافقم که دین افیون توده ها بوده است. اگر توده ها اینک از فقر خویش رضایت داشته باشند، مذهب آنان را با امیدهای زندگی بهتر در آینده، پس از مرگ، تخدیر کرده است.

طبیعی است که اغنیا محافظان کشیشان و مبلغ ها بوده اند. آنان برای خدا کلیساها و پرستشگاه های بزرگ بنا کرده اند، زیرا که نکته را دریافته اند: "اگر مذهب بر اذهان مردم چیره شود، امکانی برای انقلاب وجود نخواهد داشت." آنچه که تاکنون به نام خیرات به شما گفته شده، به سادگی خودکشی برای تمام فقرا و رنج دیدگان است. در خدمت اغنیا بوده است، در خدمت فقرا نبوده است.

من به شما عشق را آموزش می دهم. و عشق نابینا نیست، عشق می تواند تمامی ساختار را ببیند __ فقر چگونه رخ می دهد. و عشق می تواند آن انقلاب را پدید آورد، انقلابی که از عشق آمده باشد، نه انقلابی که توسط خشونت آمده باشد. برای من، این خیرات است.

مفهوم کاتولیک همچنين مي گوید " "تعلیم و تربیت" education . ولي کدام تعلیم و تربیت؟ در کشور هاي پيشرفته، تقريباً همه تحصیل کرده هستند، ولي اين انسان را متحول نساخته است. بسياري همچون گذشته در رنج هستند __ زندگي را با تشويش و نگراني مي زيند.

تعلیم و تربیت براي مردم آرامش و سکوت و سرور نمي آورد. چيزي در آن کسر است. تحصیل موضوع هاي درسي، وجود دورني شما را ابداً لمس نمي کند. آن ها شما را دکتر و مهندس و پروفیسور مي کنند ولي بينشي به شما نمي دهند که بتواند در شما يك گوتام بود/ بيافريند. معني واقعي واژه ي تعلیم و تربیت، "بيرون آوردن" to draw out است. ولي تنها کاري که اين "تعلیم و تربیت" شما انجام مي دهد، "تحميل از بيرون" force in است! دانش وام گرفته شده، از بيرون به ذهن کودکان بيگناه تحميل مي گردد.

در نگرش من، تعلیم و تربیت چيزي جز شکلي ديگر از مراقبه meditation نيست. تمام آنچه که معمولاً به نام تعلیم و تربیت رواج دارد، در مرتبه ي دوم قرار دارد. بايد به مراقبه اولويت داده شود __ تعلیم و تربیت درون. تا زماني که با خويشتن آشنا نگردي، تمام دانشت بيهوده است.

بنابراين، من مراقبه را پيش از تعلیم و تربیت قرار مي دهم. آموزش موضوعات درسي، امري پيش پا افتاده است: جغرافيا، تاريخ رياضيات. تاجايي که به دنيا معمولي ربط دارد، اين ها خوب است، ولي در مورد درون انسان، فايده ندارند. تو به انباشتن مدارج و مدارک ادامه مي دهی و در درون تهی مي مانی. مدارک تو مي توانند ديگران را گول بزنند، حتي شايد خودت را هم بفریبند، ولي نمي تواني سرور و شادمانی، سکوت و مهر يك گوتام بود/ را داشته باشی.

و تا زماني که تعلیم و تربیت دو بال نداشته باشد، نمي تواند با آزادي تمام در آسمان پرواز کند. هم اينک تنها يك بال دارد: بال ديگر کسر است. چرا کسر است؟ زيرا که کشيشان نمي خواهند شما مراقبه کننده شويد.

زماني که در مراقبه باشي، به زودي از تمام کشيشان آزاد مي شوي، از تمامي کلیساها و کنیساها و معابد و مساجد رها مي گردي. وقتي که بتواني وارد وجود خودت __ معبد واقعي خداوند __ شوي، چه نيازي است که به کلیسا بروي؟ چه نيازي به يك کشيش هست؟ وقتي بتواني خداوند را مستقيماً و بي واسطه در درون خودت تجربه کنی، چه نيازي به پاپ است؟

وقتي که خداوند تجربه ي شخصي تو شود طبيعي است که از مسيحي بودن يا هندو بودن يا محمدي بودن رها مي شوي. بنابراين، هيچ مذهبي ماييل نيست که تو يك مراقبه کننده شوي. آن ها مي خواهند تا تو در فيزيك، شيمي و زيست شناسي تحصیل کنی. هيچ دانشگاهي در دنيا،

دانشکده ای برای مراقبه ندارد. و بدون مراقبه، انسان ناقص باقی می ماند. این یکی از سبب های اصلی مصیبت ما است.

به نظر من، خیرات نخست به معنی آموزش درونی است و فقط در رتبه ی دوم به معنی آموختن چیزهای دیگر است. "خویشتن را بشناس" باید پرارزش ترین آموزش ها باشد و سپس می توانید با هر چیز دیگر آشنا شوید. انسانی که خویش را بشناسد، هرگز از آموخته های خود در دنیای بیرون سوءاستفاده نخواهد کرد. اگر نه، وقتی خودت را شناسی، از آموخته هایت برای بهره کشی از دیگران استفاده خواهی کرد، برای فقر آفرینی.

اگر خودت را بشناسی جامعه ای را خواهی ساخت که فقر وجود نداشته باشد. تمام ادیان شما در ایجاد جامعه ای که در آن فقر وجود نداشته باشد، شکست خورده اند. و یکی از اساسی ترین دلایل ها این است که هیچکدام از مذاهب شما روی تعلیم و تربیت درون تاکید نداشته اند __ سفر به درون خویشتن.

لحظه ای که در خود مرکز وجودت قرار داری، چنان شفافیتی در مورد تمام مشکلات زندگی می بینی که یک چیز قطعی است: تو مشکلی نخواهی آفرید و یک چیز دیگر قطعی است: نگرشت را، ادراکت را برای مردمان دیگر منتشر خواهی کرد.

تمامی مشکلات ما ساخته ی خودمان است.

ما در جهل از خود، آن مشکلات را آفریده ایم. در آگاهی ما، این مشکلات همچون شبنم های بامدادی در خورشید صبحگاهی ناپدید می شوند.

و سوم: خیرات کاتولیک مفهوم "امداد پزشکی" medical relief را دارد. اشکالی در امدادسانی پزشکی نیست، ولی چرا اینهمه بیماری وجود دارد؟ به حیوانات نگاه کنید و حتی یک گوزن پیدا نخواهید کرد که از سرطان یا tuberculosis یا مشکلات روانی دیگر در رنج باشد. هیچ گوزنی را نخواهید یافت که گوزن دیگری را به قتل برساند، و یک گوزن را نخواهید یافت که مرتکب خودکشی شود.

عجیب است که انسان، که اوج جهان هستی و آگاهی است، چنین در رنج است. شاید ما فقط

سعی داریم تا عوارض symptoms را برطرف کنیم و هرگز سبب ها the causes را نه!

برای مثال، وقتی در آمریکا بودم، در ایالت تگزاس لایحه ای به تصویب رساندند که همجنس بازی جرم است، برای وحشت از ایگز. و شاید تمام آمریکا شوکه شده باشد که یک میلیون همجنس باز در بیرون ساختمان قانونگذاری دست به تظاهرات زدند. در آمریکا، تگزاس ایالتی عقب افتاده است. هیچکس تصورش را هم نمی کرد که یک میلیون همجنس باز داشته باشد.

آنان اعلام کردند: "اگر همجنس بازی جرم است، پس ما به زیرزمین می رویم."

شما نمی توانید روی پیشانی هر کس بنویسید که او یک همجنس باز است و یا هیچ نشانی وجود ندارد که بتوانید حدس بزنید چه کسی همجنس باز است. و آنان گفتند، "هم اکنون، ما باشگاه های خودمان را داریم، رستوران های مخصوص همجنس بازان و مکان های مخصوص دیدار همجنس بازان. ما همانگونه که هستیم خواهیم بود، ولی دیگر نه در آشکار." اگر مشکل به زیرزمین بکشد، دشوار تر خواهد شد. بهتر است بدانیم که یک فرد مشخص همجنس باز است. و خود همجنس بازي هم يك عارضه است. ولی هیچکس در دنیا شهادت ندارد که حقیقت را بگوید __ که این مجرد celibacy است که همجنس بازي را ایجاد کرده. هیچکس نمی تواند این را بگوید، زیرا با تمام ادیان مخالفت دارد. هیچ کس، همچون من، نمی خواهد مورد سرزنش تمام دنیا قرار گیرد! ولی من واقعاً از این سرزنش لذت برده ام.

در دنیای وحش، هیچ حیوانی همجنس باز نمی شود. چرا؟ __ نیازی وجود ندارد. ولی بارها و بارها در باغ وحش ها مشاهده شده است که حیوانات همجنسگرا می شوند، زیرا جنس ماده وجود ندارد. با انرژی جنسی خود چه خواهی کرد؟ این پدیده ای طبیعی است. نیازی به خروج دارد.

تمام ادیان دنیا چنین آموزش داده اند که مجرد و زندگی بدون اعمال جنسی یکی از بزرگترین فضایل مذهبی است و تمام جوامع به باکره بودن همچون چیزی روحانی نگریسته اند __ این ها سبب های ایجاد همجنسگرایی در زن و مرد هستند. و از این همجنسگرایی بیماری/ایز به وجود آمده است که دانشمندان دارویی برایش نمی یابند. ولی با این حال، هیچ کشیشی در دنیا، هیچ رهبر مذهبی در دنیا، هیچ انسانی که مقامی بین المللی دارد به آشکارا نگفته است که این مجرد است که باید جرم باشد، نه همجنسگرایی. ولی من مایلم این را بگویم که مجرد جرم است. همجنسگرایی فقط يك عارضه است.

و اگر عارضه را سرکوب کنی، امکانش هست که چیز بدتری واقع شود: زیرا همان انرژی که از دوجنسگرایی به همجنسگرایی تبدیل شد، می تواند به حیوانگرایی sodomy تبدیل شود. مردم می توانند شروع کنند به آمیزش جنسی آنان برای قرن ها با حیوانات آمیزش می کرده اند، حتی در کتاب عهد عتیق و سایر متون مذهبی آمده که مردم با حیوانات می آمیختند، به ویژه چوپان هایی که در کوهستان های جنگلی عمیق زندگی می کردند و هیچکس را جز حیوانات در اختیار نداشتند. و حیوانات به پلیس گزارش نخواهند داد. اگر همجنسگرایی به ایجاد/بیز انجامیده باشد، آنگاه حیوانگرایی می تواند چیزی بدتر را ایجاد کند.

امداد پزشکی خوب است، ولی بسیار سطحی است. انسانی که به واقع نیکوکار است، سعی می کند سبب های این بیماری های فراوان را پیدا کند و آن سبب ها باید برطرف شوند. می توانند برداشته شوند!

چنین یافته اند که کسانی که پر خوری می کنند فقط نیمی از عمر طبیعی خود را زندگی می کنند. اگر می خواستند هفتاد سال زندگی کنند، فقط سی و پنج ساله می میرند. ولی انسان هایی که کمتر غذا می خورند بیش از مدت معمولی زندگی می کنند. شاید متوسط عمر هفتاد باشد __ آنان تا صدسالگی زندگی می کنند.

شما نکته ای ساده را درک نمی کنید: که هرچه بخورید، بدن باید آن را هضم کند..... برای اندام گوارشی شما، این باری سنگین است و اگر اندام گوارشی خسته شود، به زودی خواهید مرد و اگر اندام گوارشی سالم و جوان و تازه باشد، البته که می توانید بیشتر زندگی کنید.

و مردمانی هستند که بیشتر زندگی می کنند. در قفقاز، هزاران نفر هستند که بیش از صد سال دارند و چند صد نفری هم هستند که تقریباً به صد و هشتادسالگی رسیده اند. و آنان هنوز هم جوان هستند، هنوز در مزارع کار می کنند. دانشمندان می گویند که با نگاه کردن به کارکرد بدن، هرکسی باید بتواند به آسانی تا سیصدسال عمر کند. ولی بیماری های فراوان این امکان را از بین می برند.

مردم برای تغذیه شدن چیز نمی خورند. مردم فقط برای مزه چیز می خورند. مردم چیز ها را به نسبت نمی خورند: شاید چیزی را بخورند که بدنشان به آن نیاز ندارد و شاید چیزهایی را که بدن به آن مطلقاً نیاز دارد، نخورند. برای مثال، گیاهخوارها نوعی ویتامین را کسر دارند که برای رشد و هوشمندی مطلقاً مورد نیاز است. جای تعجب نیست که حتی یک گیاهخوار برنده ی جایزه ی نوبل نبوده است! در واقع، آنان باید بیش از هرکس دیگر برنده باشند، زیرا خالص ترین خوراک ها را می خورند. ولی مشکل این است که هوشمندی آنان هرگز رشد نمی کند. مواد جایگزین می توان یافت: بدون خوردن گوشت می توان مواد جایگزین یافت.

من عادت داشتم به گیاهخوارها بگویم: "فقط با خوردن تخم مرغ بی نطفه unfertilized egg، شما از هر گوشتخوار دیگر در موقعیت بهتری هستید. و تخم مرغ بی نطفه درست مانند گیاه است، زندگی در آن نیست."

آنان از من خشمگین می شدند و می گفتند، "تو به مردم می آموزی که تخم مرغ بخورند!" گفتم، "شما نمی فهمید. من می گویم تخم مرغ بی نطفه!" ولی آنان کلمه ی "بی نطفه" را نمی شنیدند، همان کلمه ی تخم مرغ کافی است تا آنان را وحشتزده کند.

خوراك مناسب..... بشريت تقريباً بالغ شده است، نبايد با آنبات چوبي زندگي کند. ولي مردمی هستند..... من حتي مردمان بزرگسال را با آنبات چوبي دیده ام! مردم خودشان را با بستتي و انواع خرت و پرت هاي ديگر پر مي کنند. خيرات واقعي اين است که مردم را بيشر آموزش دهی که چگونه از بدن خود مراقبت کنند، چگونه با بدن خود عاشقانه تر رفتار کنند. امداد پزشکی باید در مرتبه ي دوم قرار گیرد. به سبب اين مفهوم کاتولیک از خيرات، حتي قانون اساسي هند نیز عين اين عبارات را به کار برده است: "مددياري به فقرا، تعليم و تربيت و امداد پزشکی." عجيب تر اينکه مردمانی که قانون اساسي هند را ساخته اند از سنت شرقي خویش آگاه نيستند، از ميراث خویش بي خبر اند. آنان هيچ چيز از خودشان در آن متن قرار نداده اند، وگرنه، چگونه ممکن بود که مراقبه را از ياد برده باشند؟

مردی که عمدتاً مسول نگارش قانون اساسي هند بود، دکتر باباصاحب آمبديکار *Dr. Babasaheb Ambedkar* بود. او هزاران نفر از پايينترين طبقه ي مردمان هند را به کيش بودايي گرواند و کتابي بزرگ در مورد بوديسم نوشته است و من فکر نمی کنم او هيچ چيزي در مورد مراقبه بداند. بدون مراقبه، بوديسم فقط نعشي مرده است __ بدون آن شعله ي زندگي است. و حتي دکتر آمبديکار نیز اين را به قانون اساسي اضافه نکرد که کمک به مردم براي مراقبه گون شدن والاترين خيرات است، ياري رساندن به مردم براي رسيدن به اشراق، بااهميت ترين خيرات است.

براي ما، اين يك مشکل بوده است: دولت هندوستان نمی تواند مدرسه ي عرفاني ما را، به عنوان يك موسسه خيري پذيرد. چه چيز با ارزش تر از اين است که نوري فراراه خويشتن باشي؟ و هر آنچه که آنان شامل ساخته اند، چيزهاي بسيار سطحي هستند.

قانون اساسي براي اينکه نماينده ي مشرق باشد، نياز مند چيزي بسيار عميق تر است. به نظر می رسد که يك مبلغ کاتولیک آن را نگاشته است، به نظر نمی رسد که ماگوتام بودا، ماهاپير، آدي ناتا *Adinatha*، کبير، نانک *Nanak*، فرید را داشته ایم. اين ها مردمانی خيرخواه نيستند، مادرتريزا *Mother Teresa* تنها فرد خير در هندوستان است، زیرا به بزرگ کردن يتيمان ادامه می دهد! ولي او با کنترل زایش مخالف است.

اگر قدری فهم داشته باشي، می تواني نکته را ببيني: اگر يتيم نخواهي، آنگاه کنترل زایش باید خيرترين کار باشد. مفهوم کنترل زایش را منتشر کن، فرص هاي ضدبارداری را تا جاي ممکن در اختيار همگان قرار بده، تا که يتيم ها زاده نشوند. و عجيب است که نخست مردم را از کنترل زایش منع می کنی و آنگاه آنان کودکانی خلق می کنند که قادر به نگهداري شان

نیستند و آنوقت تو وارد می شوی تا قدیسی بزرگ شوی، زیرا که کاری عظیم و خیر خواهانه می کنی! اگر از ابزارهای کنترل زایش استفاده شود، یتیمی به وجود نخواهد آمد.

اگر علم پزشکی تحت شرایط ادیان کار نکند و از سوی مذاهب آزادی داشته باشد، بسیاری از بیماری ها از میان خواهند رفت.

در آمریکا ۳۰ میلیون انسان در بیمارستان ها وجود دارند که دچار پرخوری هستند، وزنشان بسیار بالا رفته است، تا جایی که قادر به حرکت نیستند. و مراقبت از آنان خیرات است! بنابراین هزاران پزشک و پرستار و بیمارستان درگیر نگهداری از این احمق ها هستند. و دقیقاً همین تعداد، سی میلیون نفر، از گرسنگی در خیابان ها به حال مرگ هستند.

اگر در آمریکا، که غنی ترین کشور است __ اوضاع چنین باشد، در مورد کشورهای فقیر چه می توان گفت؟ سی میلیون نفر بدون سرپناه، پوشاک و خوراک هستند و سی میلیون نفر تحت مراقبت پزشکان و پرستاران و بیمارستان ها و تمام علم پزشکی هستند، زیرا که زیادی خورده اند. نمی توان آنان را به خانه فرستاد، زیرا در خانه کسی مانعشان نیست __ سراغ یخچال می روی!

این سی میلیون که در بیمارستان ها هستند باید کنار جاده گذاشته شوند و آن سی میلیون نفر که در جاده ها سرگردان هستند، باید به جای آنان در بیمارستان قرار گیرند و از ایشان مراقبت شود! خیرات این خواهد بود! آن احمق ها زود حواسشان سرجا می آید و شما با یک تغییر کوچک، شصت میلیون نفر را نجات می دهید!

انسان باید درک کند که مشکلات ما ساخته ی خودمان است و اگر بخواهیم از آن ها خلاص شویم، این مفهوم سطحی کاتولیک از خیرات، ابداً کمکی نخواهد کرد. این موسسات خیریه و مبلغان مذهبی، هزاران سال است که وجود داشته اند، ولی فقر به رشد خود ادامه می دهد، بیماری ها افزایش پیدا می کنند و جنون انسان بیشتر می شود. زمانش فرا رسیده است تا دریابیم که چیزی در اساس خطا است.

تمام این مردم چیزهایی را در مخالف با بدن به شما آموزش می دهند، که بدن دشمن است. و اگر این مفهوم وارد ذهن شود __ که بدن دشمن است __ آنوقت طبیعتاً از آن مراقبت نخواهی کرد.

من به شما می گویم: بدن بزرگترین دوست شماست. از بدن خویش محافظت و مراقبت کنید. و به یاد داشته باشید: شما از هیچ تقدیری در عذاب نیستید، تقدیر به آن معنا وجود ندارد. و شما به سبب اعمال پیشین خود در زندگانی های پیشین در رنج نیستید، زیرا میوه ی آن اعمال بی درنگ حاصل می شوند.

با يك راهب جين صحبت مي كردم و او خيلي اصرار داشت كه اين اعمال گذشته ي ما است كه فقر مي سازد. شبی زمستاني در هيماليا بود. نزديك آتشي نشسته بوديم، پس به آن راهب گفتم، "دستت را به درون آتش ببر." گفت، "چرا؟"

گفتم، "مي خواهم ببينم كه آيا حالا مي سوزي يا در زندگاني آتسي ات؟! اين تعيين كننده خواهد بود!"

گفت، "آيا ديوانه اي؟"

گفتم، "اين را بايد از خودت بپرسی؟"

هر عملي با نتيجه ي خودش ربط دارد. عمل آنقدر طولاني صبر نمي كند كه تو بميري و دوباره زاده شوي __ شايد شصت هفتاد سال ديگر __ و رنج بكشي كه كاري خطا کرده اي. هر عمل خطا رنج خودش را مي آورد و هر عمل نيك پاداش خودش را و سرور و شادي خودش را دارد. ولي مردم توسط كساني كه بسيار به آنان باور داشته اند، فریب خورده اند. براي خلاصه كردن، مايلم بگويم كه خيرات آن است كه مردمان فقير را آگاه كني كه فقر آنان زاده ي تعداد اندكي مردم حريص و طمع كار است.

آنان كه ثروت بسيار اندوخته اند بايد پشت ميله ها باشند و آنان كه توليد مي كنند بايد مالك محصولات خود باشند. زمين بايد از آن كسي باشد كه روي آن زحمت مي كشد و باغ مال كسي است كه باغباني آن را كند و كارخانه به كارگري تعلق دارد كه در آنجا كار مي كنند و خود حيات و زندگيشان را در آنجا مي ريزند.

فقط دو درصد مردمان هند را مي توان غني خواند و اين دو درصد، نود و هشت در صد بقيه را فقير نگه مي دارند. باور نخواهيد كرد، ولي نيمي از ثروت هندوستان در بمبئي است.

فقط يك شهر و نيمي از ثروت؟ و تمام کشور __ شبه قاره اي با تقريباً نهصد ميليون نفر __ نيمي ديگر را دارند! به نظر مي رسد كه ما چنان به اين شيوه خو گرفته ايم كه پذيرفته ايم كه كساني كه ثروتمند هستند به سبب اعمال خير گذشته شان بوده است. من مايلم تمام اين آرمان را نابود سازم.

مسلم است كه به تعليم و تربيت نياز است، ولي پيش از تعليم و تربيت، مراقبه مورد نياز است. هر كس كه فارغ التحصيل مي شود __ چه مهندس يا پزشك يا استاد __ تا آزموني در مراقبه را نگذراند نبايد به او مدرک تحصيلي داد. هر دانشگاه و هر دانشكده بايد براي دانشجويان كلاس هاي مراقبه داشته باشند __ و براي مردمان بيرون نيز: شايد آنان در جواني قادر به آموختن مراقبه نبوده اند، ولي اينك مي توانند آموزش ببينند.

تعلیم و تربیت پدیده ای گسترده است. هر بیمارستان باید بخشی داشته باشد برای کسانی که در شرف مرگ هستند تا در آنجا پیش از مرگ، دوره های مراقبه داشته باشد __ درست مانند مردمانی که زندگی خواهند کرد...وقتی امتحانات دانشگاه را گذراندند، باید مراقبه را بیاموزند __ چگونه رقصان و شادمان زندگی کنند، به زیبایی، بدون طمع، بدون حسادت، بدون خشم، بدون نفرت.

آنگاه نقطه ای دیگر می رسد، زمانی که شخص می خواهد بمیرد. زمانی که پزشکان تشخیص دهند که فقط چند ماه فرصت هست. چگونه به او مراقبه آموخته شود، به عنوان آمادگی برای سفر بی پایانی که در پیش دارد. پیش از اینکه بدن را ترک کند، او باید درک کند، تجربه کند که او این بدن نیست. آنگاه می تواند با سرخوشی بمیرد.

زندگی کردن با سرخوشی و مردن با سرخوشی __ اگر بتوانیم چنین محیطی بیافرینیم، من این را بزرگترین خیرات می خوانم.

و این کاری است که ما در اینجا می کنیم. چه دولت این را بپذیرد و چه نه، اهمیت ندارد، چه قانون اساسی بطور سطحی بگوید... باید عوض شود. ما فقط باید مردمانی را خلق کنیم که نمونه و شاهد زنده ی تعلیم و تربیت درست باشند. تعلیم و تربیت وقتی کامل است که هم درونی باشد و هم بیرونی. ما باید مردمانی خلق کنیم که بتوانند تمام این ساختار استثماری را با عشق و مهربانی به روشی مردمسالارانه عوض کنند. نیازی به هیچ خشونت نیست. فقراً فقط باید آگاه شوند: زمانش برای شما فرارسیده که بیدار شوید، همه چیز به شما تعلق دارد.

باگوان عزیز:

در این يك سال گذشته، من ماه ها از شما دور بوده ام و در دنیا زندگی می کرده ام. آموختم که شما و پیام شما چگونه برایم يك تجربه ی همه روزه می شوید، مستقل از زمان و فاصله.

به نوعی عجیب، زندگی شما زندگی من شده است و زندگی من زندگی شما.

بودن در نزدیکی شما بسیار لذیذ است.

وقتی صحبت از ترك ما می کنید، باوجودی که اشکم به در می آید، می دانم که کارتان را خوب انجام داده اید.

نگرش شما، پس از بازگشت بدنتان به زمین، بسیار طولانی زندگی خواهد کرد.
پرسشی ندارم، فقط يك سپاسگزارى براي تلاش هاي بسيار شما براي بيدار کردن ما.
ضمناً: لطفاً به ناخدای کشتی تان بفرمایید تا قدری بیشتر در اطراف سیر کند.
او چنان زیاد صبر داشته که چند سال دیگر تفاوت زیادی نخواهد داشت.
ضمناً ضمناً: پرسشش من این است:
آیا با این میل که می خواهم شما قدری بیشتر بمانید، خودخواه هستم؟

دواگیت Devageet، این ابدأ خودخواهی نیست که بخواهی من قدری بیشتر اینجا باشم.
این يك اشتیاق ساده است، چون که سفر تو هنوز کامل نشده است. تو وارد طریق شده ای و
خوب رشد می کنی، ولی هنوز به باغبان نیاز داری تا از تو مراقبت کند.
و نگران ناخدای کشتی من نباش، زیرا او خادم من نیست: او نیز مرید من است.
او خودش میل دارد تا من قدری بیشتر در اینجا باشم. و مشکلی وجود ندارد. اگر به من نیاز
داری، من تا زمانی که نیاز تو برطرف شود اینجا خواهم بود.
و حتی اگر هم بروم، اگر عشق تو به قدر کافی عمیق باشد، من برای تو حاضر خواهم بود.
هرگاه که چشمانت را ببندی، مرا خواهی یافت که با ضربان قلبت می تپم.
من بذر را کاشته ام. تنها سوال این است که بهار کی فرا می رسد __ و بهار همیشه فرا
می رسد. فقط باز بمان و در دسترس. من اینجا خواهم بود تا به تو یاری دهم.
اگر در بدن نباشم، باز هم می توانم اینجا باشم تا به تو کمک کنم. در واقع، زمانی که از بدن رها
باشم، بیشتر می توانم به شما کمک کنم. آنگاه آگاهی من در همه جا منتشر خواهد بود.
آنان که عاشق من بوده اند __ آنان بخشی از من خواهند شد. آنان از هم اینک شروع به نوب
شدن و حل شدن در من کرده اند. بنابراین تنها سوالی که باید برای تو مهم باشد این است:
موانع رونند محلول شدن و نوب شدن خودت نشو.
چه من در بدن باشم و چه نه، تو نباید در انتظار فرداها باشی.
روز، امروز است. وقتش همین لحظه است.
و این قول من است: من سعی می کنم تا حد ممکن بیشتر در این ساحل بمانم. و حتی وقتی که
کشتی ام رفته باشد، هرگاه که اشک های تو مرا بخواند، یا خنده ات، من با تو خواهم بود.
و هرگاه که تو برقصی و بخوانی، سایه ام را خواهی یافت که همیشه آنجاست.

باگوان عزیز:

برای من، پس از ده سال با شما بودن، صمیمی ترین و همچنین دورترین فرد، شما هستید. این چه درد اشتیاقی است که هجران شما می دهد که با گذشت سال ها کم نمی شود؟ آیا این تنها خواسته و وابستگی است؟

یاچانا *Yachana*، این فقط خواسته و وابستگی نیست. این شوق تو برای شناخت خویش است. بودن با من، در عمق، اشتیاقی است برای نزدیک شدن به خودت، زیرا من چیزی به جز آینده ی تو نیستم، تو چیزی جز گذشته ی من نیستی. من روزی در همان تاریکی بودم که تو هستی، تو روزی در همان نوری خواهی بود که برای من رخ داده است. ما از هم جدا نیستیم. تمام فاصله ها دروغین است.

تو خودت را با من عمیقاً صمیمی می بینی و با این حال بسیار دور. در این تضادی نیست، زیرا گذشته ی تو و آینده ی تو، با وجودی که بسیار از هم دور هستند، به یکدیگر متصل اند. تو مرا با خود عمیقاً صمیمی می بینی __ در عشقت، در اشتیاق، در رویاهایت. ولی چون خودت را چنین صمیمی می یابی، می توانی همچنین ببینی که تو فقط به نزدیک من آمده ای ولی با من یکی نشده ای. و عشق می خواهد که یکی شود.

هرچقدر هم که صمیمیت باشد، فاصله ای وجود دارد، فاصله ای دور. و عشق این فاصله را ابداً نمی خواهد. تنها راه برای رفتن به وراي این فاصله این است که خودت باشی، کاملاً عریان از تمام شرط ها، از تمام انتظارات، فقط ساکت و پاک و معصوم __ و ناگهان در خواهی یافت که با من یکی شده ای. این آخرین مرحله ی مرید است.

در مرحله ی نخست، او دانش آموز است، جایی که فقط علاقه اش روشنفکرانه است. او پرسش های بسیار دارد و تمام تلاش او جمع آوری دانش است. از میان صدها دانش آموز، فقط چند نفری به مرید تبدیل می شوند. مریدها کسانی هستند که آگاه شده اند که دانش تنها، کمکی نخواهد کرد __ فرد به تحول نیاز دارد. مرید به مرشد نزدیک می شود. او دیگر علاقه ای به گردآوری دانش ندارد، اشتیاقش عوض شده است: می خواهد اصیل تر باشد، صادق تر باشد، باحقیقت تر باشد، بیشتر خودش باشد.

یک مرحله ی دیگر در پیش است: مخلص بودن devotee: وقتی که مرید مفهوم خود را کاملاً ترک می گوید و فقط یک حضور خالص می شود.

در آن حضور خالص، آن مخلص از مرشد جدا نیست. آنان یکی می شوند. و تنها با مخلص شدن است که این دوگانگی دوری و نزدیکی از بین می رود. *یاچانا*، اتفاق خواهد افتاد. من نام *یاچانا* را به تو داده ام. این فقط یعنی: اشتیاقی برای آن غایت.

باگوان عزیز:

تجربه ای شیرین و لذیذ است فقط در کنار شما بودن. آیا ممکن است که خود حضور شما، زندگی کردن در ارتعاش رضایت بخش شما، تشنگی مرا برای اشراق خودم، بی حس سازد؟

دواگیت، این آغاز اشراق است، وقتی که حتی اشتیاق برای رسیدن به اشراق نیز از بین رفته باشد. این آخرین مانع است __ اشتیاق اشراق داشتن. لحظه ای که همین نیز از بین رود، مانعی وجود ندارد.

تو برکت یافته ای که خود حضور من برایت شیرین و لذیذ است. می پرسی: آیا ممکن است که خود حضور شما، زندگی کردن در ارتعاش رضایت بخش شما، تشنگی مرا برای اشراق خودم، بی حس سازد؟

اشراق نه مال من است و نه مال تو. هرچه به من نزدیک تر شوی، هرچه بیشتر در دسترس باشی، بیشتر در خواهی یافت که فقط اشراق وجود دارد، فقط نور وجود دارد، جاودانه. این مال من نیست، به هیچکس دیگر تعلق ندارد.

هم اکنون، به نظرت می آید که این نور از آن مرشد تو است. ولی وقتی که با مرشد یکی شدی، خواهی دانست که هرگز مرشدی وجود نداشته است و هرگز مریدی نبوده است، بلکه تنها یک خوشی جاودان، یک زندگی جاودانه که مرزی نمی شناسد.

تقسیمات __ من و تو، مرشد و مرید، عاشق و معشوق __ در جهل ما وجود دارند. لحظه ای که بیدار شوی، تمام این تمایزات بخار می شوند. و این خوب است که اشتیاق تو برای اشراق خودت در حال ناپدید شدن است. اگر خودت در حال ناپدید شدن باشی، چگونه می توانی اشتیاق برای اشراق را با خودت حمل کنی!؟

و این حضور من نیست __ فقط حضور است. من، خیلی خیلی وقت پیش، از بین رفته ام. و همین تجربه اینک برای تو رخ می دهد. آنچه که تو "حضور" من می خوانی، در واقع غیاب من است و حضرت و خداوند.

لحظه ای که تو نیز غایب شوی حضور خداوند، حضور تو می شود.

ما همگي در يك اقيانوس زندگي مي كنيم __ فقط اينكه برخي خفته اند و گاه گاهي كسي بيدار مي شود. كسي كه بيدار مي شود، مي داند كه اين يك اقيانوس است. آنان كه خوابيده اند در خواب خود و در روياهايشان، انواع جدائي ها و اقسام خواسته ها و اهداف را مي پندارند. بيداري چنان آتشي است كه هر آنچه را كه دروغين است مي سوزاند و فقط طلاي ناب باقي مي ماند.

با عشق و سپاس:
محسن خاتمي

[**mohsenkhatami@hotmail.com**](mailto:mohsenkhatami@hotmail.com)

[**http://cashcoolenoor.persianblog.com**](http://cashcoolenoor.persianblog.com)

[**http://losho.persianblog.com**](http://losho.persianblog.com)